

زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

سال اول، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۱

ریشه‌شناسی چند واژه کهن از گویش‌های ایرانی

دکتر اسفندیار طاهری^۱ ✉

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۶

چکیده

ریشه‌شناسی واژگان گویش‌های مختلف ایرانی هم به شناخت بیشتر ویژگی‌های آوایی این گویش‌ها کمک می‌کند، هم به ریشه‌شناسی واژه‌های فارسی و دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی. گویش‌های ایرانی گنجینه عظیمی از داده‌های زبانی هستند که می‌تواند در زبان‌شناسی زبان‌های ایرانی استفاده شود. این مقاله به ریشه‌شناسی ۱۲ واژه از گویش‌های مختلف ایرانی می‌پردازد. در مورد هر واژه پس از بررسی برابر یا هم‌ریشه واژه در دیگر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی، صورت ایرانی باستان واژه بازسازی، و روند دگرگونی آوایی واژه از ایرانی باستان به گویش‌های ایرانی بررسی شده است. در ریشه‌شناسی واژه‌ها به‌ویژه بر تمایز بین صورت واژه در گویش‌های شمال‌غربی و جنوب‌غربی تأکید شده. واژه‌هایی که در این مقاله از گویش‌های مختلف ایرانی ریشه‌شناسی شده‌اند، شامل این واژه‌ها هستند: arde/âla «کنار، پهلو، نیمه»، ast/hast «خانه، حیاط»، daha «داسه»، gwask/b «بزغاله»، gōsâlê «گوساله»، gūn «پستان دام»، jeven «هاون غلات»، xūn «خرمن»، kahra «بزغاله»، k tū «سگ»، mâl «دام، چهارپا»، tâta «عمو»، xâl «کج، خمیده».

واژگان کلیدی: ریشه‌شناسی، گویش‌های ایرانی، گویش‌های شمال‌غربی، گویش‌های جنوب‌غربی، واژگان کهن

✉ taheri.esfandiar@gmail.com

۱. استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه اصفهان

۱- مقدمه

ریشه‌شناسی واژگان گویش‌های مختلف ایرانی، هم به درک بهتر ویژگی‌های آوایی تاریخی این گویش‌ها کمک می‌کند، هم به شناخت بیشتر دیگر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی. همچنان‌که در این مقاله نیز نشان داده خواهد شد، ریشه‌شناسی واژگان گویش‌های ایرانی می‌تواند به شناخت ساخت و ریشه‌شناسی واژگان فارسی و دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نیز کمک کند. از داده‌ها و نتایج این ریشه‌شناسی‌ها همچنین می‌توان برای گروه‌بندی گویش‌ها و زبان‌های ایرانی نیز بهره برد. گویش‌های ایرانی گنجینه عظیمی از داده‌های زبانی هستند که در زمینه‌های مختلف زبان‌شناسی زبان‌های ایرانی می‌توانند استفاده شوند. بسیاری از واژه‌ها و ساخت‌های کهن تنها در گویش‌های ایرانی باقی مانده‌است. این گویش‌ها داده‌های فراوانی در اختیار زبان‌شناسان و علاقه‌مندان می‌گذارند که می‌تواند در بررسی‌های تطبیقی و تاریخی زبان‌های ایرانی استفاده شوند.

این مقاله به ریشه‌شناسی ۱۲ واژه از گویش‌های مختلف ایرانی می‌پردازد و در پی پاسخ به این پرسش است که ریشه‌شناسی چنین واژه‌هایی چگونه می‌تواند در گروه‌بندی گویش‌های نو ایرانی و شناخت هرچه بیشتر آنها به کار آید و این گویش‌ها تا چه اندازه می‌توانند در زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی زبان‌های ایرانی تأثیر داشته باشند. داده‌های مقاله در گذر چند سال کار میدانی و کتابخانه‌ای نگارنده بر گویش‌های مختلف ایرانی فراهم شده‌اند. درمورد هر واژه پس از آوردن برابر واژه در گویش‌های مختلف ایرانی، صورت واژه در ایرانی باستان بازسازی، و چگونگی تحول آن در هر گویش یا گروه گویشی بررسی شده‌است. در صورت لزوم هم‌ریشه‌های واژه در دیگر زبان‌های ایرانی، همچنین زبان‌های هندواروپایی نیز بررسی گردیده‌اند. در ریشه‌شناسی واژه‌ها به‌ویژه بر تفاوت بین صورت واژه در گویش‌های شمال‌غربی و جنوب‌غربی تأکید شده‌است. همچنین سعی شده داده‌ها و نتایج این ریشه‌شناسی‌ها به عنوان معیاری در گروه‌بندی و تعیین مرزهای همگویی گویش‌های ایرانی مطرح شوند. واژه‌ها با آوانویسی منابع استفاده‌شده آورده شده‌اند.

۲- ریشه‌شناسی واژه‌ها

۲-۱ - گویش‌های مرکزی ard(e)/âla «طرف، نیمه، پهلو»

در شاخه جنوبی از گویش‌های مرکزی ایران (دربارۀ این گروه‌بندی از گویش‌های مرکزی، نک. ویندفور، ۱۹۹۱) این واژه به صورت ard(e) به کار می‌رود، مانند: گزی arde «پهلو، سمت باریک هر چیزی»، arde kaftam n «به پهلو افتادن» (یزدانی، ۱۳۹۱: ۲۸۸)؛ مشکنانی^(۱) ard «کج، یک

ور»، ardâl «تکه یا برشی از نان» (صدری، ۱۳۸۶: ۱۰۷)؛ نایینی ardi «نوعی از سوار شدن بر خر را گویند که دو پا یک طرف آویزان باشد، [به پهلو سوار شدن]» (ستوده، ۱۳۶۵: ۹). در حالی که در شاخه شمالی و غربی به صورت âla دیده می‌شود، مانند: میمه‌ای âla «نصف»، âla kartan «نصف کردن» (فتحی بروجنی، ۱۳۹۲: ۱۸۳) همچنین در متن‌های همین کتاب: âla kat «کج می‌افتاد»، âla xost «یک‌وری می‌انداخت» (همان: ۱۷۸)؛ خوانساری âla «کنار» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۲۷۳)؛ ابوزیدآبادی la «طرف» (رزاقی، ۱۳۹۳: ۴۴۳)، بسنجید با سیوندی al «سمت، پهلو» (لکوک^۱، ۱۹۷۹: ۱۶۹).

هر دو صورت این واژه بازمانده ایرانی باستان -arda* هستند که هم‌ریشه‌های آن در زبان‌های ایرانی دوره باستان و میانه نیز دیده می‌شود: اوستایی a ar «سمت، نیمه»، سنسکریت -ârdha «سمت، بخش، منطقه» (مایرهورف^۲، ۱۹۹۲: ۱۱۹)، پهلوئی lag «سمت» (مکنزی^۳، ۱۹۷۱: ۷)؛ فارسی میانه و پارسی مانوی rag «سمت» (دورکین - مایسترانست^۴، ۲۰۰۴: ۵۲)، خوارزمی rd «اینجا، این سو» (بنتسینگ^۵، ۱۹۸۳: ۷۸)، ختنی hala «نیمه» (بیلی^۶، ۱۹۷۹: ۴۷۰).

در آن دسته از گویش‌های مرکزی که این واژه را به صورت ard(e) حفظ کرده‌اند، خوشه همخوانی rd ایرانی باستان باقی مانده است، همچنان که این دگرگونی را در تحول واژه‌های دیگری مانند ایرانی باستان -barda* «بیل» (از صورت اصلی -badra* و با جابه‌جایی r با d) در این گویش‌ها می‌بینیم، مانند: گزی bard «بیل» (یزدانی، ۱۳۹۱: ۳۲۴)، مشکنانی bard «بیل» (صدری، ۱۳۸۶: ۱۱۷)، اردستانی ba:d «بیل»؛ با حذف r و کشش جبرانی واکه قبل از آن (ابراهیمی و عظیم‌پور اردستانی، ۱۳۹۰: ۹۵)، گویش زردشتیان یزد barda «بیل» (ایوانف^۷، ۱۹۳۹). اما در شاخه شمالی و غربی گویش‌های مرکزی که این واژه را به شکل âla دارند، rd ایرانی باستان به صورت âl تحول یافته است و باز این دگرگونی را در تحول واژه ایرانی باستان -barda* «بیل» (از صورت اصلی -badra* و با جابه‌جایی r با d) در این گویش‌ها می‌بینیم، مانند: میمه‌ای bale «بیل» (فتحی بروجنی، ۱۳۹۱: ۱۸۸)، ابوزیدآبادی b l «بیل» (رزاقی، ۱۳۹۳: ۴۴۸). در نتیجه هم دگرگونی دوگانه و متفاوت خوشه همخوانی rd ایرانی باستان را در گویش‌های مرکزی می‌بینیم که می‌تواند به عنوان معیاری برای مشخص کردن مرز همگویی

1. Lecoq
2. Mayrhofer
3. MacKenzie
4. Durkin-Meisterernst
5. Benzing
6. Bailey
7. Ivanow

بین این گویش‌ها به کار رود و هم در مورد صورت (e)ard، گویش‌هایی که این صورت را دارند تنها گویش‌های ایرانی هستند که این واژه را با حفظ rd ایرانی باستان دارند.

۲-۲- گویش‌های مرکزی ast/hast «خانه، حیاط»

این واژه در تعدادی از گویش‌های مرکزی به‌ویژه شاخه شمالی و غربی این گویش‌ها دیده می‌شود: میمه‌ای hast «خانه، حیاط» (فتحی بروجنی، ۱۳۹۱: ۱۷۲، ۲۰۳)، جوشقانی bar asta «در حیاط» (زرگری، ۱۳۹۱: ۳۲۶)، خوانساری ass «حیاط» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۱۶)، خوری has «آغل بدون سقف مخصوص گوسفند و بز» (شایگان، ۱۳۸۵: ۲۱۵). این واژه بازمانده ایرانی باستان *asta- «خانه، پناهگاه» (راستارگویا و ادلمان^۱، ۲۰۰۰: ۲۳۴) است و هم‌ریشه با اوستایی asta- «خانه» (بارتولومه^۲، ۱۹۰۴: ۲۱۲) و سنسکریت asta- «خانه» (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۱۵۰). در میمه‌ای، خوری و خوانساری h- آغازی افزوده شده‌است. در خوانساری و خوری خوشه همخوانی -st به -ss و -s تبدیل شده‌است، که همگونی کامل t- را با همخوان پیش از آن می‌بینیم.

۲-۳- لری بویراحمدی و لارستانی daha «داسه، خارهای نوک خوشه گندم»

در بسیاری از گویش‌های جنوب‌غربی ایران این واژه را با h میانی می‌بینیم که صورت جنوب غربی این واژه است: لری بویراحمدی daha «داسه (غلات)، خارهای نوک خوشه گندم و جو، استخوان ماهی» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۱۹)؛ لارستانی (گراشی و لاری) daha «تیغ خوشه گندم» (اقتداری، ۱۳۳۴: ۳۶۱)؛ فینی^(۳) daha (نجیبی فینی، ۱۳۸۱: ۹۲). در حالی که صورت شمال‌غربی این واژه که ts ایرانی باستان را به صورت s حفظ کرده‌است، در بیشتر گویش‌های شمال‌غربی دیده می‌شود: تالشی dos «داسه» (پیریکو^۴، ۱۹۷۶: ۸۸)؛ مشکنانی dâse «خارهای خوشه گندم» (صدری، ۱۳۸۶: ۱۴۷)؛ گزی dâse «نوعی علف هرز در مزارع» (یزدانی، ۱۳۹۱: ۳۸۶)؛ کردی کرمانجی dasî «داسه، استخوان ماهی»، کردی سورانی dask «داسه» (چایت^۴، ۲۰۰۳: ۱۲۵)؛ بلوچی dasag «نخ، رشته» (کرن^۵، ۲۰۰۵: ۳۷۴). این واژه در بیشتر زبان‌های ایرانی شرقی نو نیز دیده می‌شود: شغنی sak ، وخی osn ، یزغلامی is ، همه به معنی «گونه‌ای غله وحشی، جو دو سر»؛ پشتو la a «داسه» (مورگنستیرنه^۶، ۱۹۷۴: ۱۳۲)؛ استبلین - کامنسکی^۷، ۱۹۹۹: ۱۶۵).

1. Rastorgueva & Edelman
2. Bartholomae
3. Pireyko
4. Chyet
5. Korn
6. Morgenstierne
7. Steblin-Kamenskiy

صورت ایرانی باستان این واژه را می‌توان به صورت **d tsa-/*datsa* «داسه» بازسازی کرد (راستارگویا و ادلمان، ۲۰۰۳: ۴۵۳). که *ts* ایرانی باستان در گویش‌های جنوب غربی به *h* و در گویش‌های شمال غربی و زبان‌های ایرانی شرقی نو به *s* تبدیل شده‌است و البته نمونه‌های آشنای دیگری نیز در گویش‌های ایرانی دارد: برای مثال بسنجید با بختیاری (جنوب‌غربی) *âhen* «آهن»، *ruwah* «روباه» و *h* «آهو» در برابر بلوچی (شمال‌غربی) *sin* «آهن»، *r p sk* «روباه» و *sk* «آهو».

۲-۴- بختیاری *bīg* «بزغاله»، بلوچی *gwask* «گوساله»

بختیاری *g b* بازمانده فارسی میانه *wah g* «بزغاله» (دورکین - مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۳۴۱؛ مکنزی، ۱۹۷۱: ۸۶) است که *h* میان واکه‌ای آن در بختیاری حذف شده‌است. برابر شمال غربی واژه در برخی گویش‌های شمال غربی دیده می‌شود: بلوچی *gwask* «گوساله» (کرن، ۲۰۰۵: ۳۹۹)، اردستانی *gesk* «بز نر یکساله» (ابراهیمی و عظیم‌پور اردستانی، ۱۳۹۰: ۲۰۲)، کردی کرمانجی *gîsk* و کردی سورانی *gîsk* «بزغاله ماده» (چایت، ۲۰۰۳: ۲۱۸)؛ خوری *gisa* «ماده بز از یکسال به بالا» (شایگان، ۱۳۸۵: ۱۸۴). در این واژه نیز تقابل *h* جنوب‌غربی را در برابر *s* شمال‌غربی می‌بینیم. در بشگردی شمالی این واژه به صورت *gwâsk* «گوساله» (شروو، ۱۹۸۸) دیده می‌شود، که همانند صورت بلوچی این واژه است و شاید وام‌واژه از بلوچی باشد و در کنار صورت بشگردی جنوبی *vask* «بزغاله» (همانجا) هر دو *ts* ایرانی باستان را به صورت *s* حفظ کرده‌اند که برخلاف روند معمول در گویش‌های جنوب‌غربی است.

صورت ایرانی باستان این واژه را می‌توان به صورت **watsa-ka* و **watsya-ka* «گوساله» بازسازی کرد، بر پایه هم‌ریشه این واژه در سنسکریت *vatsā-* «گوساله» (مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۴۹۵)، ختنی *basaka* «گوساله» (بیلی، ۱۹۷۹: ۲۷۴) و زبان‌های ایرانی شرقی نو: *w* و *ks* سنگلچی *was k*، اشکاشمی *wusuk*، سریکلی *wi k*، یزغلامی *wus*، آسی دیگوری *wæss* همه به معنی «گوساله» (استبلین - کامنسکی، ۱۹۹۹: ۳۹۹).

در زبان‌ها و گویش‌هایی که این واژه با واکه میانی وجود دارد، بازمانده از ایرانی باستان **watsya-(ka)* هستند و آنهایی که واکه *a* یا *e* دارند از صورت ایرانی باستان **watsa-(ka)* تحول یافته‌اند. ایرانی باستان *ts* در گویش‌های شمال‌غربی و زبان‌های ایرانی شرقی نو به صورت *s* و در گویش‌ها و زبان‌های جنوب‌غربی به صورت *h* باقی مانده‌است (در این باره نک. واژه قبل). اما درباره دگرگونی همخوان آغازی، تحول ایرانی باستان *w-* در فارسی میانه *w-*، بختیاری *b-*، بلوچی و بشگردی شمالی *gw-* و خوری *g-* پدیده‌ای رایج و شناخته شده است.

اما در مورد اردستانی gesk و کرمانجی gîsk و کردی gîsk پدیده‌ای نادر به نظر می‌رسد، ایرانی باستان w- عموماً در این گویش‌ها به صورت w- یا v- باقی مانده‌است. جالب آن است که این تحول را در برخی گویش‌های جنوب غربی نیز می‌بینیم: لارستانی gesa «بز مادهٔ نزاییده» (اقتداری، ۱۳۳۴: ۴۲۱)، فینی gisa «بزغالهٔ ماده» (نجیبی فینی، ۱۳۸۱: ۱۲۵) که باید از ویژگی‌های مشترک گویش‌های منطقهٔ جنوب شرق (یعنی بلوچی و بشکردی) باشد. w- ایرانی باستان طبق قاعده در گویش‌های جنوب غربی به b- تبدیل شده‌است.

۲-۵- گزی gūn، لری بویراحمدی gālūn «پستان دام»

صورت ایرانی باستان این واژه gau-d na- * «پستان دام» است که از ترکیب gau- «گاو» و اسم d na- * «شیردهنده» از ریشهٔ d (i)- «شیر دادن» ساخته شده‌است (راستارگویا و ادلمان، ۲۰۰۷: ۲۱۵) و در اوستایی نیز به صورت gaodana- / gao ana- «ظرف شیر» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۲۸۱) آمده‌است. این واژه در گویش‌های ایرانی به شکل‌های مختلفی تحول یافته: در بلوچی به صورت g d n «پستان دام» (کُرن، ۲۰۰۵: ۳۹۹)، در گروهی از گویش‌ها با تحول d میان‌واکه‌ای ایرانی باستان به y و سپس تبدیل آن به h یا w باقی مانده: کردی guh n «پستان دام» (کوردویف، ۱۹۶۰: ۲۸۸)؛ کرمانجی guh n «پستان دام» (چایت، ۲۰۰۳: ۲۲۲)، زازاکی guwan «پستان دام» (تاد، ۱۹۸۵: ۱۴۳)؛ افتری سمنان guhun «پستان دام» (همایون، ۱۳۷۱: ۱۰۱). در گروهی دیگر از گویش‌ها با تحول d میان‌واکه‌ای ایرانی باستان به y و سپس حذف آن باقی مانده‌است: گزی g n «پستان گاو و گوسفند» (یزدانی، ۱۳۹۱: ۴۷۶)، بختیاری کوه‌رنگ gōw «پستان دام» (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۹۶)، خوانساری gun «پستان دام در موقع شیردهی» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۰۹)، تالشی gü n «پستان دام» (پیریکو، ۱۹۷۶: ۵۷)، تاتی رودبار guân «پستان دام» (سبزیلیپور، ۱۳۸۹: ۱۲۴). گونهٔ خاصی از دگرگونی این واژه را در لری بویراحمدی و برخی گویش‌های فارس می‌بینیم: لری بویراحمدی g l n «پستان دام» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۳۰)، کوهمره سرخی gol n «پستان گاو و گوسفند» (حسام‌پور و جبار، ۱۳۹۰: ۲۱۵). در این دو گویش d میان‌واکه‌ای ایرانی باستان به l تبدیل شده‌است.

۲-۶- لری بویراحمدی jeven، گزی yâne «هاون غلات»

این دو واژه و برابره‌های آنها که در ادامه بررسی خواهند شد، بازمانده از ایرانی باستان *yawa- arna- «آسیاب‌کنندهٔ غله» هستند، اوستایی y var na- «هاون غلات» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۲۸۶).

1. Kordoev
2. Todd

صورت بویراحمدی *jeven* (نک. طاهری، ۱۳۹۵: ۲۴۰) برابر جنوب‌غربی این واژه است که *y-* آغازی ایرانی باستان در آن به *-z* تبدیل شده‌است. برابر با صورت بویراحمدی را در بهبهانی *java* «وسیله‌ای مانند هاون» (معماری، ۱۳۸۹: ۱۲۸) از گویش‌های جنوب‌غربی و همچنین تعدادی از گویش‌های شمال‌غربی می‌بینیم: خوری *john* «هاون» (شایگان، ۱۳۸۵: ۷۳)، خوانساری *jeven* «هاون سنگی» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۱۹)، کردی کرمانجی *j n / jih n* «هاون سنگی» (چایت، ۲۰۰۳: ۹۴). در همه این گویش‌ها بر خلاف روند معمول گویش‌های شمال‌غربی *y-* آغازی ایرانی باستان به *-z* تبدیل شده‌است (نک. کُرَن، ۲۰۰۳).

برابر شمال‌غربی واژه که *y-* آغازی ایرانی باستان را حفظ کرده‌است در بیشتر گویش‌های مرکزی دیده می‌شود: گزی *yâne* «هاون» (یزدانی، ۱۳۹۱: ۵۳۲)، میمه‌ای *yâna* «هاون سنگی» (فتحی بروجنی، ۱۳۹۱: ۲۳۸)، مشککنانی *yâne* «هاون» (صدری، ۱۳۸۶: ۲۰۷)، اردستانی *yone* «هاون سنگی» (ابراهیمی و عظیم‌پور اردستانی، ۱۳۹۰: ۲۴۱). در همه این گویش‌ها *w* میانی حذف شده، دو واژه باقی‌مانده در هم ادغام شده‌اند:

*yawa-arna- > *yawan > yaan > yân

برابر واژه در جوشقانی *yahan* «هاون سنگی» (زرگری، ۱۳۹۱: ۳۹۵) چنین روند تحولی را تأیید می‌کند. در جوشقانی *w* میانی حذف نشده بلکه به صورت *h* باقی مانده‌است. در تحول این واژه در گویش‌های ایرانی همچنین شاهد حذف *r* نیز هستیم. تنها گویشی که *r* ایرانی باستان این واژه را حفظ کرده‌است، گویش طاری از گویش‌های مرکزی است که این واژه را به صورت *yern* (به نقل از آساتوریان^۱، ۲۰۰۹: ۳۲۲) دارد. برابر فارسی واژه به صورت «جان» به معنی «هاون» در یکی از متون کهن فارسی به کار رفته‌است (رواقی، ۱۳۸۱: ۱۱۹، ۴۳۷) که با صورتی که در گویش‌های جنوب‌غربی می‌بینیم، برابر است و جالب آن است که از جهت کشیده بودن واژه با صورت اوستایی واژه (*y var na-*) مطابقت می‌کند.

۲-۷- لری بویراحمدی *jəxūn*، خوری *jufū* «خرمن»

صورت بویراحمدی واژه به معنی جایی است که پشته‌های خرمن جمع‌آوری شده و کوفته می‌شوند، که با همین معنی در شماری از گویش‌های ایرانی نیز دیده می‌شود: بهبهانی *jaxu* «خرمن» (معماری، ۱۳۸۹: ۱۱۷)، کردی کرمانجی *x n* ز «زمینی که در آن غلات کوفته می‌شوند» (چایت، ۲۰۰۳: ۹۵)، تاتی مراغی *jün*^(۳) «خرمن» (پرهیزکاری، ۱۳۸۹: ۱۱۰).

واژه‌های یادشده را می‌توان بازمانده از ایرانی باستان *yawa-hw h na* «جای کوفتن غلات» دانست که ترکیبی است از: *yawa* «غله، جو» و اسم مکان *hw h na* «جای کوفتن» از ریشه *hwah* «خرمن کوبیدن، زدن». (درباره این ریشه فعلی و فعل‌های بازمانده از آن در زبان‌های ایرانی نک. راستارگویا و ادلمان، ۲۰۰۷: ۴۴۸؛ چونگ، ۲۰۰۷: ۱۴۱). با حذف *h* میان‌واکه‌ای این واژه چنین روند تحولی را در این گویش‌های ایرانی پیموده‌است:

$*yawa-hw h na > *yawahw n > *j x n$

برابر خوری واژه به صورت *juf* «خرمن» (شایگان، ۱۳۸۵: ۷۳) نیز همین روند تحول را پیموده‌است، افزون بر این که *hw* ایرانی باستان در این گویش به *f* تبدیل شده‌است، بسنجید با خوری *f r* «خواهر»، *f ndon* «خواندن»، *f fton* «خوابیدن» (شایگان، ۱۳۸۵: ۱۵۳).

صورت تاتی جنوبی واژه را در تاتی سگزآباد و ابراهیم‌آباد^(۴) به شکل *yowin* «خرمن» (آل‌احمد، ۱۳۷۰: ۱۴۷) می‌بینیم، که هماهنگ با گویش‌های شمال غربی *y*-آغازی ایرانی باستان را حفظ کرده‌است. درباره *w* میانی، با توجه به اینکه ایرانی باستان *yawa* «جو» در این دو گویش *yow* «جو» است، صورت *yowin* باید از *yowh n* تحول یافته باشد که *h* تحول یافته از *x* در آن حذف شده و نیز با پیشین‌شدگی به تبدیل شده‌است:

$*yowx n > *yowh n > yow n$

واژه‌ای از نظر آوایی مشابه واژه‌های بالا در شماری از گویش‌های جنوب‌غربی در معنی «هاون غلات» دیده می‌شود: فینی *an j* «هاون» (نجیبی فینی، ۱۳۸۱: ۷۷)، کوهمره سرخی^(۵) *ju an* «هاونی از جنس سنگ که برای کوبیدن دانه‌های مختلف از آن استفاده می‌شود» (حسام‌پور و جبار، ۱۳۹۰: ۱۳۷)، لارستانی *jow an* «هاون» (اقتداری، ۱۳۳۴: ۳۲۴) گاوکشکی از گویش‌های فارس *ju an* «هاون» (موسوی، ۱۳۷۲: ۵۰). پیش از این آساتوریان (۲۰۰۹) پیشنهادی برای ریشه‌شناسی برابر این واژه در یکی از گویش‌های ایرانی مطرح کرده، وی واژه *jügen* «هاون چوبی» را که از گویش منوجان در جنوب کرمان [از گویش‌های بشگردی] ضبط کرده، از صورت ایرانی باستان *yawa-gana* «[زنده غلات]» دانسته‌است. شماری از گویش‌های ایرانی که واژه برابر *xl* و همانند آن را برای «خرمن» ندارند، از واژه دیگری از همان ریشه *hwah* «خرمن کوفتن» به این منظور استفاده می‌کنند. مانند: بختیاری *âxōw* «خرمن» (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۷۵)، گزی *âxun* «خرمن غلات» (یزدانی، ۱۳۹۱: ۳۱۳)، اردستانی *x m* «خرمن» (ابراهیمی و عظیم‌پور اردستانی، ۱۳۹۰: ۷۷)، گاوکشکی *vxum* «کوبیدن خرمن» (موسوی، ۱۳۷۲: ۵۰) که همه بازمانده از ایرانی باستان *-hw hana* «کوبیدن خرمن» هستند.

۲-۸- kahra «بزغاله»

این واژه در بسیاری از گویش‌های ایرانی دیده می‌شود. هم گویش‌های جنوب‌غربی و هم شمال‌غربی: لری بویراحمدی ka:ra «بزغاله» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۴۳)، بهبهانی ca:ra «بچه گوسفند» (معماری، ۱۳۸۹: ۱۱۲)، لارستانی kaar [ka:r] «بزغاله کم‌سال و نر، بچه بز کوهی» (اقتداری، ۱۳۳۴: ۴۱۳)، فیینی kahr «بز نر» (نجیبی فیینی، ۱۳۸۱: ۱۱۹)، کوهمره سرخی ka:ra «بزغاله» (حسام‌پور و جبار، ۱۳۹۰: ۲۰۲)، مشکنانی ka:re «بزغاله» (صدری، ۱۳۸۶: ۱۷۸)، خوری koh r «بزغاله» (شایگان، ۱۳۸۵: ۱۷۵). در بیشتر این گویش‌ها h پس‌واکه‌ای در پایان هجا حذف شده و واژه پیش از آن، کشش جبرانی یافته، در نتیجه صورت اصلی واژه در این گویش‌ها kahr یا kahra بوده‌است.

این واژه بازمانده از صورت ایرانی باستان *kafra- است، و این صورت را براساس هم‌ریشه آن در برخی از زبان‌های هندواروپایی می‌توان بازسازی کرد: لاتین capra «بزغاله ماده»، caper «بزغاله نر»، ایسلندی باستان hafr «بزغاله نر» (دِفال^۱، ۲۰۰۸: ۸۹)؛ یونانی [kápros] «گراز وحشی» (بیکس^۲، ۲۰۱۰: ۶۳۹)؛ ایرلندی کهن gaber، ولزی میانه gauar، برتون کهن gabr همه به معنی «بزغاله» (ماتاسویچ^۳، ۲۰۰۹: ۱۴۸).

کهن‌ترین شواهد از وجود این واژه را در زبان‌های ایرانی باستان در اسناد ایلامی تخت جمشید می‌بینیم. در الواح ایلامی تخت جمشید که بسیاری از نام‌های خاص دوره ایرانی باستان حفظ شده، واژه‌ای به صورت ka-pu-ra و ka-ap-ri-ya آمده‌است که آنها را به ترتیب برابر با ایرانی باستان *kafra- و *kafrya- و هم‌ریشه با واژه فارسی آغازی kahra «بزغاله» دانسته‌اند (مایرهوفر، ۱۹۷۳: ۱۷۶)، هرچند هینتس^۴ (۱۹۷۳: ۱۱۴) نظر دیگری دارد و واژه ایلامی دوم را از ka-frya- می‌داند.

در تحول از ایرانی باستان به kahr(a) در گویش‌های ایرانی f پیش از r به h تبدیل شده‌است. دگرگونی f به h پیش از r گویش‌های ایرانی به فراوانی دیده می‌شود. یک نمونه از آن را در تحول ایرانی باستان wafra- «برف» به vahr یا va:r در برخی گویش‌های ایرانی می‌بینیم، مانند: تاتی هرزنی vohor (کارنگ، ۱۳۳۳: ۴۳)، تاتی شاهرود var (پارشاطر، ۱۹۵۹: ۵۶)، تالشی خوشابر v r (حاجت‌پور، ۱۳۸۳: ۲۱۱) همه به معنی «برف». نمونه دیگر را در مورد پیشوند fra- ایرانی باستان می‌بینیم که در بیشتر گویش‌های شمال‌غربی به hr- تبدیل شده‌است،

1. de Vaan
2. Beeks
3. Matasovic
4. Hinz

مانند: تاتی هرزنی horate «فروختن» (کارنگ، ۱۳۳۳: ۶۸)، خوانساری rutan «فروختن» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۶۴).

۲-۹- لری بویراحمدی kutū میمه‌ای kuwa «سگ»

بویراحمدی k t «سگ» برابری در این گویش‌ها دارد: زازاکی kutik «سگ» (تاد، ۱۹۸۵: ۱۴۵)، هورامی kita «گره» (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۰۰)، کردی کرمانجی kut «پارس سگ» (تاکستون، ۲۰۰۹: ۲۲۳)، تاتی مراغی kötâ «توله سگ». گویش‌های دیگری این واژه را به معنی «توله، بچه» یا «توله‌سگ» و در ترکیب با واژه‌های دیگر به کار می‌برند: تالشی جنوبی spa-k ta «توله‌سگ» (ماسالی، ۱۳۸۵: ۱۵۵)، افتری varg-kote «توله‌گرگ»، xu-kote «بچه‌خوک»، vak-kote «بچه‌وزغ» (همایون، ۱۳۷۱: ۹۸). تعدادی از گویش‌ها این واژه را به عنوان جزء اول ترکیبی به کار می‌برند به معنی «توله‌سگ» که جزء دوم آن برابر با «توله» است: میمه‌ای kottera «بچه‌سگ» (فتحی بروجنی، ۱۳۹۱: ۲۱۰) جوشقانی kotora «توله‌سگ» (زرگری، ۱۳۹۱: ۳۶۸)، اردستانی kotore «توله‌سگ» (ابراهیمی و عظیم‌پور اردستانی، ۱۳۹۰: ۱۹۱)، نایینی kotra «توله‌سگ» (ستوده، ۱۳۶۵: ۱۹۵)، خوانساری kotera «توله‌سگ» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۲۷)، مشکناتی kotre «توله‌سگ» (صدری، ۱۳۸۶: ۱۷۷)، فینی koter «توله‌سگ» (نجیبی فینی، ۱۳۸۱: ۱۱۴). همه این واژه‌ها از ترکیب kot «سگ» و tor(e) «توله» ساخته شده‌اند.

جزء kot در واژه‌های بالا بازمانده از ایرانی باستان *kuta- یا *kuti- «سگ» است، که بازمانده آن را در سغدی kwt، خوارزمی kt، و زبان‌های ایرانی شرقی نو مانند شغنی و سریکلی kud همه به معنی «سگ» می‌بینیم (نک. ادلمان، ۲۰۱۱: ۴۱۳). نخستین شواهد از وجود این واژه در ایرانی باستان در واژه‌های بازمانده از زبان سکایی باستان دیده می‌شود که این واژه به صورت kuti «سگ» به کار رفته‌است (آبایف، ۱۹۷۹: ۲۹۴).

برابر واژه در گویش‌های مرکزی دستخوش دگرگونی‌های خاصی شده‌است: نایینی kuya «سگ» (ستوده، ۱۳۶۵: ۲۰۶)، میمه‌ای kuwa «سگ» (فتحی بروجنی، ۱۳۹۱: ۲۱۱)، گزی kuwe «سگ» (یزدانی، ۱۳۹۱: ۴۶۳)، اردستانی köwa «سگ» (ابراهیمی و عظیم‌پور اردستانی، ۱۳۹۰: ۱۹۸). در نایینی t میان‌واکه‌ای نخست واکدار شده به d تبدیل شده‌است، سپس d میان‌واکه‌ای با نرم‌شدگی به y تبدیل شده‌است. در دیگر گویش‌ها سپس y با واگه پیش از خود همگون شده و به w تبدیل شده‌است:

*kuta(ka)- > *kuda > kuya > kuwa

مشابه چنین تحولی را در واژه *kiya* «خانه» در گویش‌های مرکزی می‌بینیم که بازمانده ایرانی باستان **kata-* «خانه» است و در این مورد نیز *t* میان‌واکه‌ای نخست واکدار شده به *d* تبدیل شده‌است، سپس با نرم‌شدگی *d* به *y* و همگونی *a* با *y*، صورت *kiya* ایجاد شده‌است:
**kata(ka)- > *kada > kaya > kiya*

۲-۱۰- *mâl* «دام، چهارپا»

در بیشتر گویش‌های ایرانی به‌ویژه در مناطق روستایی و کوچ‌نشین واژه *mâl* عموماً به دو معنی به کار می‌رود. یکی به معنی «مال و دارایی» که در زبان فارسی نیز مال به همین معنی به کار می‌رود. در همین گستره معنایی این واژه به معنی «خانه» نیز کاربرد دارد. در نظام اجتماعی کوچ‌نشین‌ها به‌ویژه این واژه به یک واحد اجتماعی مکانی و نه پدرتباری اطلاق می‌شود که از اجتماع چند خانه یا چادر که اعضای آنها با هم خویشاوند هستند، اطلاق می‌شود (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۹). معنای دوم این واژه یا معنای واژه دیگری هم‌آوا با آن «دام، چهارپا» است. پیش از بررسی خاستگاه معنای دوم، معناهای واژه *mâl* را در برخی گویش‌های ایرانی می‌بینیم:

لارستانی «حشم و گوسفندان و چهارپایان» (اقتداری، ۱۳۳۴: ۴۳۹)؛

کوهمره سرخی «۱. اسب و الاغ ۲. دارایی» (حسام‌پور و جبار، ۱۳۹۰: ۲۲۳)؛

ابوزیدآبادی «سرمایه، حیوان بارکش» (رزاقی، ۱۳۹۳: ۴۷۴)؛

جوشقانی «چهارپا، معمولاً به گاو و الاغ گویند» (زرگری، ۱۳۹۱: ۳۷۸)؛

خوانساری «اسب، مال، ثروت» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۳۱)؛

گری «چهارپا، حیوان» (بزدانی، ۱۳۹۱: ۴۸۶)؛

تاتی مراغی (الموتی) *mâl*^۱ «ثروت»، *mâl*^۲ «گوسفند» (پرهیزکاری، ۱۳۸۹: ۱۱۲)؛

کردی کرمانجی: *m l*^۱ «خانه»، *m l*^۲ «چهارپا، حیوان» (چایت، ۲۰۰۳: ۳۶۱).

معنای «دارایی، ثروت» و حتی «خانه» را برای این واژه می‌توان برگرفته از معنای اصلی این واژه در عربی دانست. گویش‌هایی که این واژه را با این معنا دارند می‌توانند واژه *m l* را با واسطه فارسی از عربی گرفته باشند. اما معنای «چهارپا، دام» برای چنین واژه‌ای هرچند می‌تواند گسترش یافته از معنای «دارایی» باشد، اما بعید است که در چنین دامنه وسیعی از گویش‌ها چنین گسترش معنایی به یک شیوه انجام گرفته باشد. از این جهت نظر نگارنده بر این است که باید واژه *mâl* دیگری را برای گویش‌های ایرانی در نظر گرفت به معنای «دام، چهارپا». اما خاستگاه این واژه چه می‌تواند باشد؟

در شماری از زبان‌های هندواروپایی واژه‌ای وجود دارد که می‌تواند با واژه *mâl* «دام، چهارپا» هم‌ریشه باشد. در یونانی [m lon] «چهارپای کوچک، گوسفند و بز» که هم‌ریشه آن در اکراینی *mal* «گاو، گوسفند جوان» و نیز در شماری از زبان‌های ژرمنی دیده می‌شود: فریزی کهن *m la* «گاو»، هلندی *maal* «گاو جوان». این واژه‌ها می‌توانند بازمانده از هندواروپایی آغازی **meh₁lo-* «دام کوچک» باشند (بیکس، ۲۰۱۰: ۹۴۴). در زبان‌های سلتی نیز هم‌ریشه این واژه دیده می‌شود: ایرلندی باستان *míl*، ولزی و برتون میانه *mil* «جانور کوچک» (ماتاسویچ، ۲۰۰۹: ۲۷۱). واژه ارمنی *mal* «دام، گوسفند» را به طور سنتی با واژه‌های یادشده هم‌ریشه دانسته‌اند. هرچند مارتیروسیان^۱ (۲۰۱۰: ۴۴۳) معنای دقیق این واژه را در ارمنی «گله گاو» می‌داند و ارتباط آن را با *m lon* در یونانی و دیگر هم‌ریشه‌های آن رد می‌کند و آن را وامواژه‌ای از عربی می‌داند.

mâl «دام، چهارپا» در گویش‌های ایرانی می‌تواند از ایرانی باستان **m la-* و بازمانده از هندواروپایی آغازی **meh₁lo-* باشد. واژه *e* هندواروپایی آغازی قبل از لارینگال *h₁* در ایرانی باستان شده که سپس در گویش‌های ایرانی نو به *â* تبدیل گردیده‌است. اما مشکلی که وجود دارد این است که هیچ شواهدی از وجود این واژه در زبان‌های ایرانی دوره باستان و میانه وجود ندارد.

۲-۱۱- *tâta* «عمو»

این واژه در برخی گویش‌های منطقه زاگرس و نیز در بلوچی وجود دارد: لری بویراحمدی *tâta* «عمو» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۸۳)، لری لرستانی *tâta* «عمو»، *tâtazâ* «عموزاده» (ایزدپناه، ۱۳۸۱: ۶۰)؛ بختیاری *tâte* «عمو»، *tâtezâ* «عموزاده» (طاهری، ۱۳۸۹: ۳۴۰). بلوچی *t t* «عمه» (کرن، ۲۰۰۵: ۳۶۳). این واژه را می‌توان بازمانده از ایرانی باستان **t ta-* دانست که بازمانده آن را در وخی *tat* و شغنی *t t* «پدر، بابا» نیز می‌بینیم (استبلین - کامنسکی، ۱۹۹۹: ۳۵۵). بسنجید با سنسکریت *tatâ* «پدر» (مایرهورف، ۱۹۹۲: ۶۱۶). شواهدی از کاربرد این واژه در ایرانی باستان در نام خاص *ta-ta-a* و *ta-a-ta* که در متون اکدی آمده، باقی مانده‌است (هینتس، ۱۹۷۵: ۲۳۵).

هم‌ریشه واژه در بسیاری از زبان‌های هندواروپایی نیز دیده می‌شود: یونانی [tata] «بابا»، لاتین *tata* «پدر»، لیتوانیایی *tetâ* «عمه»، چکی *teta* «عمه»، روسی *t t* «عمو»، لوویایی *tati(ia)* «پدر» (بیکس، ۲۰۱۰: ۱۴۵۵).

1. Martirosyan

۲-۱۲- xal «کج، خمیده»

این واژه در بسیاری از گویش‌های ایرانی دیده می‌شود: لری بویراحمدی xal «کج» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۹۲)، بهبهانی xal «کج» (معماری، ۱۳۸۹: ۱۲۴)، گاوکشکی xal «کج» (موسوی، ۱۳۷۲: ۱۳۹)، لارستانی xa:r «کج، ناراست» (اقتداری، ۱۳۳۴: ۳۴۱)، جوشقانی xal «کج» (زرگری، ۱۳۹۱: ۳۴۶)، خوانساری xoll «کج، کج و معوج» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۹۶)، ابوزیدآبادی xäl «کج» (رزاقی، ۱۳۹۳: ۴۶۱)؛ تاتی ابراهیم‌آباد xal «کج» (آل احمد، ۱۳۷۰: ۱۵۶)، کردی کرمانجی xwehr «خمیده» (چایت، ۲۰۰۳: ۶۷۳)، بلوچی wahl «خمیده».

این واژه‌ها و برابر فارسی آنها «خوهل» را باید بازمانده از ایرانی باستان *huaxra- از صورت اصلی *hu-waxra- «خوب خمیده، نیک خم‌شده» دانست، که از جزء *hu- «خوب، نیک» و *waxra- «خمیده» ساخته شده‌است. بسنجید با پهلوی xwahl «خمیده» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۹۵)، فارسی میانه مانوی *xwahr- «خمیده» (دورکین - مایسترانست، ۲۰۰۴: ۳۶۷). ایرانی باستان *waxra- برابر است با سنسکریت *vakrá- «خمیده» و از ریشه هندواروپایی *uenk- «خم کردن» ساخته شده‌است (ریکس^۱، ۲۰۰۱: ۶۸۳). از ایرانی باستان *waxra- در فارسی میانه waxr «خمیده» و در بختیاری wâl «خمیده» باقی مانده‌است (نک. طاهری، ۱۳۹۱).

حسن دوست (۱۳۹۲) در مقاله‌ای که به ریشه‌شناسی واژه فارسی «خوهل» پرداخته‌است، پس از ذکر شواهدی از کاربرد این واژه در متون کهن فارسی، آن را بازمانده از صورت ایرانی باستان hvaxra- دانسته، از ریشه فعلی -hvak و این ریشه فعلی را از صورت هندواروپایی آغازی -suek گرفته. وی -suek را گونه s-mobile از ریشه هندواروپایی آغازی -suek گرفته، اما شواهدی برای بازسازی گونه s-mobile برای این فعل ذکر نکرده‌است. همان‌طور که در بالا اشاره شد، ریکس ریشه هندواروپایی آغازی به معنی «خمیدن» را به صورت *uenk- بازسازی کرده‌است. در هیچ‌یک از زبان‌های هندواروپایی شواهدی برای بازسازی گونه s-mobile برای این فعل وجود ندارد.

۳- نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از ریشه‌شناسی این ۱۲ واژه از گویش‌های ایرانی را این‌گونه می‌توان خلاصه کرد:
 ۱. واژه arde/ard «طرف، نیمه، پهلوی» در پاره‌ای از گویش‌های مرکزی برابر با âla در تعدادی دیگر از گویش‌های مرکزی است، و بازمانده از ایرانی باستان *arda- است. ۲. واژه ast/hast

1. Rix

«خانه» در برخی از گویش‌های مرکزی بازمانده از ایرانی باستان *-asta** «خانه، پناهگاه» است. به نظر می‌رسد این واژه در میان زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو تنها در تعدادی از گویش‌های مرکزی باقی مانده است. ۳. واژه *dâse* «داسه، تیغ‌های نوک خوشه غلات» در فارسی و شماری از گویش‌های شمال غربی که بازمانده از ایرانی باستان *-d tsa-/datsa** است، برابری در برخی گویش‌های جنوب غربی دارد که *ts* ایرانی باستان را به صورت *h* حفظ کرده است، مانند لری بویراحمدی *daha*. ۴. واژه‌ای که در بختیاری *g b* «بزغاله» و در بلوچی به صورت *gwask* «گوساله» دیده می‌شود، از ایرانی باستان *-wats(y)a-ka** است و برابری در برخی گویش‌های جنوب غربی و شمال غربی دارد، مانند اردستانی *gesk* یا لارستانی *gesa* که همه با *g*- آغازی هستند. هرچند دگرگونی *w*- آغازی ایرانی باستان به *g*- در این گویش‌ها عجیب به نظر می‌رسد. ۵. *g n* «پستان دام» و برابری آن در گویش‌های ایرانی بازمانده از ایرانی باستان *-gaud na** هستند. در تحول این واژه در بیشتر گویش‌های ایرانی *d* میان‌واکه‌ای ایرانی باستان حذف شده است، به استثنای بلوچی *g d n* که این *d* را حفظ کرده است. در چند گویش جنوب غربی مانند بویراحمدی *g l n* ایرانی باستان به *l* تبدیل شده است. ۶. واژه‌ای در برخی از گویش‌های ایرانی به معنی «هاون غلات» باقی مانده است، مانند لری بویراحمدی *jeven*، یا برابر آن در گویش‌های مرکزی به صورت *yâna* و *yahan*، که آن را باید بازمانده از ایرانی باستان *-yaqa-arna** «آسیاب‌کننده غلات» و برابر با اوستایی *-y var na* «هاون غلات» دانست. برابر فارسی واژه به صورت «جاون» در یکی از متون کهن فارسی آمده است. ۷. بویراحمدی *x n* *z* و برابری آن مانند خوری *juf* و تاتی جنوبی *yowin* بازمانده از ایرانی باستان *-yaqa-hu h na** «جای کوفتن غلات» هستند. ۸. *kahr* یا *kahra* «بزغاله» که در برخی از گویش‌های ایرانی دیده می‌شود، از ایرانی باستان *-kafra(ka)** است، که هم‌یشه‌هایی در شماری از زبان‌های هندواروپایی مانند لاتین *capra* و یونانی *kapros* دارد. ۹. بویراحمدی *k t* و میمه‌ای *kuwa* «سگ» و برابری آنها در دیگر گویش‌های ایرانی بازمانده از ایرانی باستان *-kuta/*kuti** است. این واژه را در ساخت‌های دیگری مانند *kottera* «توله‌سگ» یا *spa-k ta* «توله‌سگ» نیز در گویش‌های ایرانی می‌بینیم. ۱۰. واژه *mâl* در بسیاری از گویش‌های ایرانی با دو معنای «مال، دارایی» و «دام، چهارپا» به کار می‌رود. معنای دوم این واژه را باید معنای واژه دیگری دانست که هم‌یشه‌هایی در شماری از زبان‌های هندواروپایی دارد و بر آن اساس صورت ایرانی باستان آن را می‌توان *-m la** بازسازی کرد، هرچند شاهی از این واژه در زبان‌های ایرانی دوره باستان و میانه در دست نداریم. ۱۱. *tâta*

«عمو» در گویش‌های منطقه زاگرس و t ti «عمه» در بلوچی که برابری در زبان‌های ایرانی شرقی نو مانند وحی و شغنی دارند، از ایرانی باستان *t ta- هستند و هم‌ریشه‌های آنها را در بسیاری از زبان‌های هندواروپایی مانند روسی، یونانی و لاتین می‌توان دید. ۱۲. واژه xal «کج، خمیده» در تعدادی از گویش‌های ایرانی که برابر با فارسی «خوهل» و بلوچی wahl است، بازمانده از ایرانی باستان *huaxra- «خمیده» (از صورت اصلی *hu-waxra) است و با فارسی میانه waxr و بختیاری wâl «خمیده» هم‌ریشه است.

ریشه‌شناسی واژه‌های بالا که از گویش‌های مختلف ایرانی هستند، از یک سو نشان می‌دهد که گویش‌های ایرانی دارای گنجینه عظیمی از واژه‌های کهن و ناشناخته هستند که می‌توانند در بررسی‌های تاریخی و تصبیقی زبان‌های ایرانی و حتی زبان‌های هندواروپایی استفاده شوند. از سوی دیگر این ریشه‌شناسی‌ها شواهدی فراهم می‌کنند که از آنها می‌توان در شناخت و گروه‌بندی بهتر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی از آنها استفاده کرد. برای مثال واژه‌های arde «نیمه، پهلو»، jeven «هاون غلات»، z x n «خرمن» و daha «داسه» را که روند دگرگونی دوگانه‌ای را در گویش‌های ایرانی نشان می‌دهند، می‌توان به مجموعه واژه‌هایی که برای تمایز بین گویش‌های شمال غربی و جنوب غربی به کار می‌روند، اضافه کرد. همچنین بررسی‌هایی از این نوع گام کوچکی است در راه تهیه فرهنگ ریشه‌شناختی زبان‌های ایرانی، که جایگاه و اهمیت گویش‌های ایرانی در چنین فرهنگ‌هایی تاکنون چنانکه باید دیده نشده است.

پی‌نوشت

۱. از گویش‌های مرکزی
۲. از گویش‌های جنوب غربی که در منطقه فین در شمال بندرعباس صحبت می‌شود.
- ۳- از گویش‌های تاتی جنوب شرقی در منطقه الموت قزوین
۴. در منطقه بوبین زهرا در جنوب قزوین
۵. از گویش‌های فارس

منابع

- آل احمد، ج. ۱۳۷۰. *تات‌نشین‌های بلوک زهرا، تهران: امیرکبیر.*
- ابراهیمی، ق. و ع. عظیم‌پور اردستانی. ۱۳۹۰. *واژه‌نامه گویش اردستان، اصفهان: نشر فردا.*
- اقتداری، ا. ۱۳۳۴. *فرهنگ لارستانی، تهران: فرهنگ ایران زمین.*
- ایزدپناه، ح. ۱۳۸۱. *فرهنگ لری، تهران: اساطیر*
- اشرفی خوانساری، م. ۱۳۸۳. *گویش خوانساری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.*

- پرهیزکاری، ا. ۱۳۸۹. بررسی گویش مراغی، تهران: ترفند.
- حاجت‌پور، ح. ۱۳۸۳. زبان تالشی، گویش خوشابره، رشت: گیلکان
- حسام‌پور، س. و ع. جباره. ۱۳۹۰. دستور زبان و فرهنگ واژه‌های کوهمره سرخی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- حسن‌دوست، م. ۱۳۹۲. «خوهل و لغات مربوط به آن در زبان فارسی». مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، ۳(۶): ۱-۶.
- رزاقی، س. ط. ۱۳۹۳. فرهنگ امثال، کنایات و اصطلاحات در گویش ابوزیدآبادی، تهران: منشور سمیر.
- رواقی، ع. ۱۳۸۱. ذیل فرهنگ‌های فارسی، تهران: هرمس.
- زرگری، ر. ۱۳۹۱. تاریخ، فرهنگ و هنر جوشقان قالی، اصفهان: پرسش.
- سبزی‌پور، ج. ۱۳۸۹. زبان تاتی، توصیف گویش تاتی رودبار، رشت: فرهنگ ایلیا.
- ستوده، م. ۱۳۶۵. فرهنگ نایینی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شایگان، م. ۱۳۸۵. واژه‌نامه گویش خوری، تهران: یوشیج.
- صدری، ج. ۱۳۸۶. گویش مشکنان، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- طاهری، ا. ۱۳۸۹. گویش بختیاری کوه‌رنگ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳۹۱. «ریشه‌شناسی واژه‌هایی از گویش بختیاری». زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، دوره جدید، (۱): ۱۱۱-۱۳۷.
۱۳۹۵. گویش لری بویراحمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فتحی بروجنی، ش. ۱۳۹۲. گویش میمه‌ای، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کارنگ، ع. ۱۳۳۳. تاتی و هرزنی، تهران: چاپخانه شفق.
- ماسالی، ع. ۱۳۸۵. زبان تالشی زبان باستانی ایران، رشت: فرهنگ ایلیا.
- معماری، م. ۱۳۸۹. بررسی و توصیف زبان‌شناختی گویش بهبهانی، اهواز: کردگار.
- موسوی، ح. ۱۳۷۲. واژه‌نامه و گویش گاوکشک، شیراز: نوید.
- نجیبی فینی، ب. ۱۳۸۱. بررسی گویش فینی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی
- همایون، ه. ۱۳۷۱. گویش افتری، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- یزدانی، م. ع. ۱۳۹۱. ساختار دستوری و واژه‌نامه زبان گزی، اصفهان: هشت‌بهشت.
- Abaev, V. I. 1979. Skifo-Sarmatskie Narecija. Osnovy Iranskogo Jazykoznanija, Moskva. 276-311.
- Asatrian, G. 2009. Iranian notes. Iran and the Caucasus, (13): 319-330.
- Bailey, H. W. 1979. Dictionary of Khotan Saka. Cambridge: Cambridge University.
- Bartholomae, C. 1904. Altiranisches Wörterbuch. Strassburg: Verlag von Karl Debrüner.
- Beeks, R.S.P. 2010. Etymological dictionary of Greek. Leiden: Brill.

- Benzing, J. 1983. *Chwaresmischer Wortindex*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Cheung, J. 2007. *Etymological dictionary of Iranian verb*. Leiden: Brill.
- Chyet, M. L. 2003. *Kurdish-English Dictionary*. Ferhenga Kurmancî-Inglîzî, New Haven: Yale University.
- de Vaan, M. 2008. *Etymological Dictionary of Latin and Other Italic Languages*. Leiden: Brill.
- Durkin-Meisterernst, D. 2004. *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*. Turnhout: Brepols.
- Edelman, D. I. 2011. *Etimologiceskiy Slovar Iranskix yazikov*. [فرهنگ ریشه‌شناختی]. Tom 4, Moskva: Vostochnaya Literatura. [زبان‌های ایرانی]
- Hinz, W. 1973. *Neue Wege im Altpersischen*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Hinz, W. 1975. *Altiranisches Sprachgut den Nebenüberlieferungen*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Ivanow, W. 1939. *The Gabri dialect*. RSO. 16, 1-58.
- Kordoev, K. K. 1960. *Kurdsko-Russkiy Slovar*. [فرهنگ کردی-روسی]. Moskva: Akademia Naik CCCR.
- Korn, A. 2003. *Balochi and the Concept of North-Western Iranian*. C. Jahani, A. Korn (eds.), *The Baloch and Their Neighbours. Ethnic and Linguistic Contact in Balochistan in Historical and Modern Times*. Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag. 49-60
- . 2005. *Toward a Historical Grammar of Balochi*, Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag.
- Lecoq, P. 1979. *Le Dialecte de Sivand*, Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag
- MacKenzie, D. N. 1966. *The Dialect of Awroman*. København: Ejnar Munksgaard.
- . 1971. *A Concise Pahlavi Dictionary*, London: Oxford University.
- Martirosyan, H. 2009. *Etymological Dictionary of the Armenian Inherited Lexicon*. Leiden: Brill.
- Matasovic, R. 2009. *Etymological Dictionary of Proto-Celtic*. Leiden: Brill.
- Mayrhofer, M 1973. *Onomastica Persepolitana* Wien: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- . 1992, 1996, 2002. *Etymologisches Wörterbuch des Altindischen*. I-III, Heidelberg.
- Morgenstierne, G. 1974. *Etymological dictionary of Shughni group*. Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag.
- Pireyko, L. A. 1976. *Taly sko-Russkij slovar* (فرهنگ تالشی-روسی) Moskva: Izdatelstvo Russkiy yazik.
- Rastorgueva, V. S. & D. I. Edelman. 2000, 2003, 2007. *Etimologiceskiy Slovar Iranskix yazikov*. [فرهنگ ریشه‌شناختی زبان‌های ایرانی]. Tom I-III, Moskva: Vostochnaya Literatura.

- Rix, H. 2001. *Lexicon der Indogermanischen Verben*, Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag.
- Skjærvåg, P. O. 1988. Ba kardi, *Encyclopedia Iranica*, Vol. III, Fasc. 8: 846-850.
- Stebline-Kamenskiy, I. M. 1999. *Etimologicheskii Slovar Wakhanskogo yazika*. [فرهنگ ریشه‌شناختی زبان وخی]. Sankt-Peterburg: Sankt-Peterburgskiy Gosudarstvenniy Universitet.
- Thackston, W. M. 2009. *Kurmanji Kurdish, a Reference Grammar*. Harvard: Harvard University.
- Todd, T. L. 1985. *A Grammar of Dimili also known as Zaza*. Ann Arbor: Michigan state University .rep. Electronic Publication, 2008.
- Windfuhr, G. 1991. Central Dialects, in *Encyclopedia Iranica*, vol. V, Fasc. 3: 242-252.
- Yarshater, E. 1959. The Dialect of Shahrud (Khalkhal), *BSOAS*, (22): 52-68.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی